



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هفتاد و سوم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش چهارم

نکته‌ای دیگر تو بشنو ای رفیق
همچو جان، او سخت پیدا و دقیق
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۹۷)

ای رفیق، یک نکته دیگر بشنو که سخت آشکار و دقیق است، منتها شاید تو به آن توجه نمی‌کنی.

در مقامی هست هم این زهرِ مار
از تصاریفِ خدایی خوش گوار
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۹۸)

تصاریف: جمعِ تصریف، به معنی گردانیدن و تبدیل است.

انسان وقتی من‌ذهنی‌ست مثل زهرِ مار می‌ماند، اگر فضا را باز کند و خودش را در معرض زندگی قرار دهد، خوش گوار شده و دچار تصاریف و تبدیل خدایی می‌شود. [چنانچه در یک جایی مانند غوره است که بعداً تبدیل به انگور می‌شود. در یک موقعیتی شراب می‌شود که حرام است و نمی‌شود آن را خورد و گاه همین انگور تبدیل به سرکه می‌شود که می‌توان آن را خورد.]

نکته: ما به تدریج از خداوند دور شده‌ایم. اگر به تدریج خودمان را به تبدیل خدایی بسپاریم، درست می‌شویم. اکنون شاید بیست سالمان است، یک من‌ذهنی پر از درد داریم و شبیه زهرِ مار هستیم، ولی این زهرِ مار یک جایی دوا می‌شود.

در مقامی زهر و در جایی دوا
در مقامی کفر و در جایی روا
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۹۹)

انسان در یک مقامی همچو زهر کشنده است و در یک جایی دوا و درمان همان زهر است. در مقامی کفر است، در جایی روا است. یک جایی انسان بر حسب من‌ذهنی حرف می‌زند، این کفر است. جایی دیگر همان حرف را به صورت حضور می‌زند و کاملاً روا و جایز است، برای این که حاضر بوده است.

گرچه آنجا او گزندِ جان بُود
چون بدین جا دررسد، درمان شود
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۰۰)

انسانی که هنوز من‌ذهنی دارد و پر از درد است، گرچه جایی مانند زهر مار گزندِ جان است، اما وقتی به حضور می‌رسد تبدیل به درمان می‌شود. [پس انسان تحول پیدا می‌کند و شما باید روی خودتان کار کنید.]

آب در غوره تُرش باشد ولیک
چون به انگوری رسد، شیرین و نیک
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۲۶)

آبِ غوره ترش است، اما وقتی تبدیل به انگور شد، شیرین و خوشمزه می‌شود.

باز در خُم او شود تلخ و حرام
در مقام سرکگی نَعْمَ الْإِدَام
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۰۲)

- خُم: جام شراب
- نَعْمَ الْإِدَام: نان خورش لطیف، بهترین غذا

[انسان مانند انگور این گونه تحول پیدا می کند] که اگر در خُم تبدیل به شراب گردد، تلخ و حرام می شود و
نمی توان آن را خورد اما اگر سرکه شود، تبدیل به بهترین غذا خواهد شد.

نکته: اجازه دهید زندگی شما را ریزه‌ریزه تغییر بدهد. هر نیم ساعت به خودتان با من ذهنی نگاه نکنید
بینید که چقدر تغییر کرده‌اید. فضا را باز کنید، روی خودتان کار کنید و با خط‌کش ذهن پیشرفت خود را
اندازه بگیرید.

حدیث

– «نَعْمَ الْإِدَامُ الْخُلَّ».

«چه خوش نان خورشی است سرکه.»

آن ادب که باشد از بهر خدا
اندر آن مُسْتَعِجَلی نبود روا
–(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳)

–مُسْتَعِجَلی: شتاب‌کاری، تعجیل

ادب آن است که به‌خاطر خدا و به‌خاطر این‌که فضا گشوده شود و زندگی به مرکز ما بیاید، عجله داشتن
من‌ذهنی را به‌کار نبریم.

نکته: این بیت می گوید اگر شما روی خودتان کار می کنید، با زمان من ذهنی جلو نروید و شتاب نکنید. من ذهنی با سبب سازی می خواهد عوض شود و برسد به آن جایی که با ذهن تصور می کند حضور است. تعجیل و شتابکاری، مال من ذهنی ست و صبر مال حضور است. شما فقط فضا را باز می کنید، تبدیل می شوید، جلو می روید و می دانید که زندگی می تواند زهرِ مار را تبدیل به درمان کند، یک انسانی را که تلخ، پر از درد و پر از همانیدگی ست، تبدیل به عارفی کند که دردها را درمان می کند؛ پس شما روی خودتان کار کنید.

کای خدا گر آن جوان کژ رفت راه
که نشاید ساختن جز تو پناه
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۶)

خدایا این جوان، این انسان، از طریق دید همانیدگی‌ها کژ رفته و جهان یا انسان‌ها را پناه خودش کرده‌است، او نباید این کار را می‌کرد اما تو بر او ایراد مگیر.

نکته: انسان‌ها در سبب‌سازی ذهن، از اسیران این جهان، از من‌های ذهنی دیگر کمک می‌گیرند. گرچه که ما به‌عنوان من‌ذهنی از من‌های ذهنی دیگر کمک می‌گیریم و این کار غلط است اما خداوند به ما ایراد نمی‌گیرد. او رحمت اندر رحمت است و کار خودش را می‌کند.

تو از آن خود بکن، از وی مگیر
گرچه او خواهد خلاص از هر اسیر
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۷)

- از آن خود بکن: مالِ خودت بدان، برای خودت کن

خداوندا، تو کار خودت را بکن و ایراد نگیر. اگرچه انسان رهایی و نجات خود را از هر من‌ذهنی اسیر دیگر طلب می‌کند. [به عبارت دیگر به‌طور غیرمستقیم می‌گوید که خداوند به این کار ما ایراد نمی‌گیرد، مگر این‌که از یک حدی بگذرد. ما نباید انسان‌های دیگر را پناه بسازیم و از آن‌ها کمک بگیریم، برای این‌که آن‌ها خودشان اسیر هستند.]

نکته ۱: همهٔ انسان‌ها به صورت روح در تنشان هستند. متأسفانه تقریباً همهٔ ما هم در دام جسم هستیم و هم یک زندان در همین تنمان ایجاد کرده‌ایم به عنوان ذهن. ولی اشتباهی که می‌کنیم این است که به جای کمک خواستن از زندگی با فضاگشایی، از انسان‌ها که خودشان اسیر زندان ذهن هستند کمک می‌خواهیم.

نکته ۲: خداوند موجودی نیست مثل ما که از اشتباهات ما انتقام بگیرد. او رحمت اندر رحمت است به شرط این که ما رعایت کنیم، در این لحظه پست شویم و این پستی ما پستی من‌ذهنی نباشد. اگر خودت را کوچک می‌کنی، باید صفر شوی. نه این که مثل شتر سجده کنی، ولی گردنِ درازی داشته باشی.

ز آن که محتاج اند این خلقان همه
از گدایی گیر تا سلطان، همه
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۸)

همهٔ خلقان از گدا تا سلطان، در اصل محتاج خدا هستند اما در فرع و در ذهن، خودشان را محتاج این
جهان کرده اند.

نکته ۱: آیا شما در ذهن هستید و خودتان را محتاج انسان‌های اسیر کرده‌اید؟ یا نه، فضا را باز می‌کنید،
خودتان را محتاج زندگی یا خداوند می‌دانید؟ تو باید محتاج خداوند باشی، بی او افسرده می‌شوی،
همان‌طور که اگر نور خورشید نتابد تو منجمد می‌شوی.

نکته ۲: انسان‌ها کثر راه می‌روند. کثری‌شان این است که پناهی غیر از خداوند دارند برای این که از طریق همانیدگی‌ها می‌بینند. خداوند این را به آن‌ها نمی‌گیرد و می‌داند که در ذهن، در طلسم، انسان‌ها از آدم‌های اسیر کمک و خلاصی خودشان را می‌خواهند. او می‌داند که اگر انسان‌ها با دید ذهن ببینند، خودشان را محتاج این جهان می‌دانند، ولی اگر با دید فضاگشایی ببینند خودشان را محتاج خداوند می‌بینند.

نکته ۳: ما دو جور بند داریم: یکی این که به‌عنوان روح در زندان تن هستیم و یک زندان دیگر درست کرده‌ایم به‌نام زندان ذهن.

(قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵)
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»
 «ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی.»

با حضورِ آفتابِ باکمال
رهنمایی جُستن از شمع و دُبال
–(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۹)

–دُبال: فتیله، فتیلهٔ شمع یا چراغ

با حضور چنین آفتابِ باکمال که در بیرون می‌درخشد، آفتابی که مثل چراغ‌های دیگر نه روغنش تمام می‌شود و نه فتیله‌اش را باید عوض کرد، از چراغ و فتیله کمک و روشنایی خواستن اشتباه است.

با حضورِ آفتابِ خوشِ مَسَاغِ
روشناییِ جُستنِ از شمع و چراغِ
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۰)

- خوشِ مَسَاغِ: خوشِ رفتار، خوشِ مدار
با وجودِ آفتابِ خوشِ رفتار از شمع و چراغِ روشناییِ خواستنِ اشتباه است. [ما به جای این که فضا را باز
کنیم آفتابِ خوشِ رفتار و خوشِ ادایِ زندگیِ بتابد، مرتب در ذهن با هشیاریِ جسمی، با شمع و چراغِ درد
که بدآداست، بعضی مواقع حوصله ندارد و هشیاریِ اش پایین و بالا می شود، سروکار داریم.]

نکته: آیا آفتابِ زندگیِ خوب است یا آفتابِ بدآدایِ منِ ذهنیِ خودمان که بعضی مواقع حالش گرفته
می شود، حوصله ندارد، پژمرده می شود، اصلاً هشیاری ندارد، نور ندارد، مرتب دود می کند، درد دارد،
هیچ چیزی را نمی بیند و در فکرها و دردهایش گم می شود؟!

بی‌گمان ترکِ ادب باشد ز ما
کفرِ نعمت باشد و فعلِ هوا
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۱)

اگر ما از آفتاب زندگی استفاده نکنیم در این لحظه، بی‌گمان بی‌ادبی و کفر نعمت کرده‌ایم و کارمان فعلِ
هوای نفس و عمل من‌ذهنی‌ست.

نکته ۱: در این لحظه چراغ خوش‌رفتار زندگی هست که نه روغن می‌خواهد، نه فتیله، نه دود می‌کند و نه
سیاه می‌شود، دائماً مانند نور خورشید می‌تابد. یک شمعی هم وجود دارد که دود می‌کند، نور ندارد، سیاه
می‌شود، آب می‌شود و پایین می‌رود که این همان چراغ ذهن است.

نکته ۲: ما می‌توانیم با فضاگشایی از نعمت و امکان آفتاب زندگی استفاده کنیم، به خرد زندگی وصل شویم، به شیرینی هشیاری بی‌سبب، به حس امنیت بی‌پایان، هدایت عالی، تشخیص خروب و قدرت زیاد عمل دست پیدا کنیم. در غیر این صورت اگر ما از این امکان استفاده نکنیم، کفران نعمت و فعلِ هواست. فعلِ هوا یعنی عمل من‌ذهنی.

لیک اغلب هوش‌ها در افتکار
همچو خفاش‌اند ظلمت‌دوستدار
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۲)

- افتکار: اندیشیدن، فکر کردن
- ظلمت‌دوستدار: آنچه که تاریکی را دوست دارد.

اغلب هشیارِی‌ها در سبب‌سازیِ فکر، همانیده هستند و مانند خفاش تاریکی و ظلمت را دوست دارند.
[آن‌هایی که فضا را باز می‌کنند و عدم را به مرکزشان می‌آورند، هشیارِی خورشید، هشیارِی خدا را دوست دارند.]

نکته: خداوند با ما دشمن نیست، حتی تدبیرش در من ذهنی هم به ما غذا می‌رساند، کمک می‌کند که بتوانیم از من ذهنی خلاص شویم و در خیلی جاها که می‌لغزیم ما را نجات می‌دهد. کسی نباید فکر کند که خداوند او را به این روز انداخته، بلکه از بی‌عقلی بیش از حد ماست که به این روز افتاده‌ایم. به‌خاطر اصرار ما در من ذهنی، کفرانِ نعمت که این لحظه از خردِ خدایی استفاده نمی‌کنیم و برحسب من ذهنی، سبب‌سازی خودمان و دردها و دید غلط عمل می‌کنیم، این مسائل را برای خودمان فرداً و جمعاً به‌وجود آورده‌ایم.

در شب ار خُفاش کرمی می خورَد
کرم را خورشیدِ جان می پرورَد
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۳)

خفاش در شب می پَرَد و دشمن خورشید است، اما خفاش که در شب کرم می خورد، همان کرم را هم خورشید پرورش داده است. یعنی خورشید حتی برای خفاش که دشمن اوست کرم درست می کند که او در شب آن را بخورد. [ما هم که در شب ذهن هستیم، غذاهایی می خوریم که زندگی برای ما درست می کند و به ما می گوید حالا در شب ذهن هم که هستی این غذا را بخور ولی بفهم نباید دشمن من باشی.]

نکته: اگر خداوند دشمن ما بود نمی گذاشت ما در من ذهنی غذا بخوریم، او می خواهد ما را نجات دهد ولی ما اصرار به من ذهنی داریم. کما این که خفاش باید بفهمد این کرمی را که در شب می خورد، همان آفتابی پرورش داده که خفاش دشمن آن است.

در شب ار خُفاش از کِرمی ست مست
کرم از خورشید جُنبنده شده ست
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۴)

اگر خفاش در شب از خوردن کرمی مست می شود، آن کرم از تابش نور و گرمای زنده کننده خورشید جنبنده و زنده شده است.

آفتابی که ضیا زو می زهد
دشمن خود را نواله می دهد
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۵)

- ضیا: نور، روشنایی
- زهیدن: تراوش کردن، نشأت گرفتن
- نواله: لقمه و توشه، در این جا به معنی نعمت و عطا

آفتابی که از آن نور می تراود، به دشمن خود، خفاش، غذا و لقمه می دهد. [همچون خورشید زندگی که نورش می تابد و دشمن خود را که ما هستیم در من ذهنی، غذا می دهد. ما در شب ذهن و دشمن آفتاب خداوند هستیم، زیرا فضا را باز نمی کنیم و به خورشید او نمی پیوندیم.]

لیک شهبازی که او خُفاش نیست
چشمِ بازش راست‌بین و روشنی‌ست
– (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۶)

بازِ شاهی که او از جنس خفاش نیست، چشمش باز، و راست‌بین و روشن است. [یعنی انسانی که تا حدودی به خداوند بیدار شده و کاملاً خفاش نیست، دائماً در شب ذهن نبوده و این را فهمیده و درک کرده‌است که باید به‌سوی خدا برگردد، راست‌بین و روشن شده‌است. همیشه برحسب همانیدگی‌ها نمی‌بیند، گه‌گاهی به خدا زنده می‌شود، با عینک او جهان را می‌بیند و فضاگشایی بلد است.

گر به شب جوید چو خُفّاش او نُمو
در ادب خورشید مالد گوشِ او
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۷)

اگر انسان مانند خفّاش دوباره به شب ذهن برود، تولید حرص کند و همانیدگی‌ها را زیاد کند، در این صورت خورشید زندگی گوش او را می‌پیچاند تا او ادب شود.

نکته ۱: هرکسی که متوجه شده باز شاه است، باید روی ساعد شاه بنشیند و دیگر مثل گذشته خفّاش نیست، ذهن را به مرکزش نمی‌آورد، سلسلهٔ فکر درست نمی‌کند و در فکرهایش گم نمی‌شود.

نکته ۲: شما اولِ زندگی تان تجربه کرده‌اید که وقتی از زندگی جدا شده‌اید و خیلی از او دور مانده‌اید، افسرده شده‌اید. کما این که بعضی از شما همین حالا که به این برنامه گوش می‌کنید شاید افسرده و پژمرده باشید؛ برای این که دنبال نمو هستید، همانیده هستید، همیشه در این فکر هستید که این همانیدگی‌ها کی و چقدر زیادتر می‌شوند ولی می‌دانید که این کار درست نیست.

گویدش: گیرم که آن خُفّاشِ لُد
علّتی دارد، تو را باری چه شد؟
–(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۸)

–لُد: دشمنِ سرسخت، ستیزه‌گر

خداوند به انسانی که روی خود کار می‌کند می‌گوید که فرض کنیم آن خفّاش ستیزه‌گر یعنی من ذهنی
مرضی دارد، اما تو که دیگر مرضی نداری؟ [پس چرا فضاگشایی نمی‌کنی؟]

مالِشَت بِدْهَم به زَجَر از اِکْتَاب
تا نَتابی سر دگر از آفتاب
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۹)

- اِکْتَاب: افسرده شدن، اندوهگین شدن

[خداوند می گوید اگر می دانی که به علت داشتن من ذهنی پژمرده شده ای، اما هنوز دلت می خواهد خفاش و من ذهنی باشی] تو را مالش می دهم و گوشت را می پیچانم تا افسرده و غمگین شوی و دیگر رویت را از آفتاب زندگی برنگردانی و به جای من آن چه را ذهنت نشان می دهد به مرکزت نیاوری.

نکته: اگر ما با خفاش‌ها قرین شویم روی ما اثر می‌گذارند، پس باید از مصاحبت با آن‌ها و نیز من‌ذهنی خودمان دوری کنیم. باید مرتب انصتوا کرده، فضاگشایی کنیم و حواسمان به خودمان باشد، قضاوت و مقاومت نکنیم و دائماً مواظب ناموسمان باشیم که چیزی به آن برنخورد و اگر برخورد بدانیم که این رنج گنج است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش پنجم

گر خُفاشی رفت در کور و کبود
باز سلطان دیده را باری چه بود؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۲)

- کور و کبود: در این جا به معنی زشت و ناقص، گول و نادان، من ذهنی
اگر خفاش یا من ذهنی به ذهن برود، کور و کبود و زشت و ناقص شود یعنی نبیند، درد ایجاد کند و خودش
را به این ور و آن ور بزند تا کبود شود، باز سلطان دیده یعنی انسانی که چندبار فضا را گشوده و خدا را دیده
دیگر چرا باید به سبب سازی ذهن برود و همه چیز را خراب کند؟

حسّ ابدان، قوت ظلمت می خُورد
حسّ جان، از آفتابی می چَرَد
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۱)

- ابدان: بدن ها

- قوت: غذا

- ظلمت: تاریکی

«حسّ ابدان» یعنی هشیاری جسمی، همیشه غذای تاریکی می خورد، اما فضای گشوده شده که «حسّ جان» است از آفتاب زندگی می چَرَد.

نکته: بعد از این همه نصیحت مولانا آیا شما لحظه به لحظه فضاگشا هستید و از آفتاب زندگی می چرید؟ یا دوباره غذای ظلمت و تاریکیِ ذهن مثل دردها و تایید و توجه مردم را می خورید؟

حَسَّ خُفَّاشْت، سَوِیِ مَغْرِبِ دَوَان
حَسَّ دُرِّپَاشْت، سَوِیِ مَشْرِقِ رَوَان
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷)

- دُرِّپَاش: نثارکننده مروارید، پاشنده مروارید، کنایه از حَسَّ روحانی انسان

ای انسان، انقباض، مقاومت، دیدن برحسب همانیدگی‌ها و آوردن ذهن به مرکز همان حَسَّ خفاشت است که به سوی مغرب یعنی مرگ، نابودی و تخریب می‌رود. اما حَسَّ دُرِّپَاش تو که از فضاگشایی می‌آید، به سوی مشرق می‌رود، یعنی می‌خواهد آفتاب زندگی در او طلوع کند و به خداوند زنده شود.

پس کریم آن است کاو خود را دهد
آب حیوانی که ماند تا ابد
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳)

- کریم: بخشنده
- آب حیوان: آب حیات، آب عشق و حقیقت

کریم و بخشنده کسی است که بند ناف دنیا را ببرد، از این جهان و همانیدگی‌ها خوشی نگیرد، ذهنش را
به مرکزش نیاورد، سبب‌سازی نکند، با فضاگشایی به زندگی وصل شود و به خودش آب حیات و
زنده‌کننده زندگی را بدهد که تا ابد باقی می‌ماند.

باقیاتُ الصّالحات آمد کریم
رسته از صد آفت و اخطار و بیم
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴)

- باقیاتُ الصّالحات: نیکِ جاودانه

انسان کریمی که فضای درونش گشوده شده و مرکزش عدم است، هیچ همانیدگی‌ای در مرکزش نیست،
انباشتگی حضور دارد و زنده به زندگی است، در حقیقت همان «باقیاتُ الصّالحات» یعنی «نیکِ جاودانه»
است. این شخص از صد خطر و فتنه و ترس رسته است.

نکته ۱: باقیاتُ الصّالحات این نیست که شما به ذهن بروید و بگویید که من این پول را این جا خرج می کنم، پس ثوابی به حسابم نوشته می شود. این اشتباه است. باقیاتُ الصّالحات در درون شما صورت می گیرد و به معنی زنده شدن به زندگی و پیوستن به خداست.

نکته ۲: وقتی هیچ همانیدگی ای در مرکزمان نماند و به این لحظه ابدی بیاییم و بی نهایت شویم، باقیاتُ الصّالحات می شویم. باقیاتُ الصّالحات بهتر از هر چیزی است که با ذهن می بینیم و با آن همانیده شده ایم و تنها چیزی است که می ماند و با خودمان می بریم.

(قرآن کریم، سورهٔ مریم (۱۹)، آیهٔ ۷۶)
- «وَّيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا.»
«و خدا بر هدایت آنان که هدایت یافته‌اند خواهد افزود و نزد پروردگار تو پاداش و نتیجهٔ کردارهای
شایسته‌ای که باقی‌ماندنی‌اند بهتر است.»

توضیح آیه:

خداوند بر هدایت کسانی که مرتب فضاگشا بوده و تبدیل شده‌اند خواهد افزود. بنابراین هرکسی
فضاگشایی می‌کند هدایت‌یافته‌تر است، چون هدایت به‌سوی هدایت میل می‌کند. نتیجهٔ این کردارهای
شایسته خود انسان است که تبدیل به باقیات‌الصالحات می‌شود و با خودش می‌برد و گرنه هیچ‌چیز دیگری
را با خود نمی‌برد.

گر هزاران اند، یک کس بیش نیست
چون خیالاتِ عدداندیش نیست
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵)

انسان‌هایی که باقیاتُ الصّالحات هستند اگر هزار نفر یا یک میلیارد نفر هم باشند، یک هشیاری بیشتر نیستند. آن‌ها مانند ذهن‌های همانیده، عدداندیش نیستند یعنی با چشم من ذهنی که به وسیلهٔ عینک هشیاری جسمی انسان‌ها را جدا می‌بیند، نمی‌بینند.

در بلا هم می چشم لذاتِ او
ماتِ اویم، ماتِ اویم، ماتِ او
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۷)

با وجود این که ذهن فشار می آورد و درد هشیارانه می کشم، فضا را باز می کنم و لحظه به لحظه ماتِ خداوند هستم؛ یعنی تدبیر من ذهنی و سبب سازی را زیر پا می گذارم حتی اگر در درد باشم.

گفت: از اقرارِ عالمِ فارغم
آن که حق باشد گواه، او را چه غم؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۸۳)

من از اقرارِ عالم و آدم فارغم و تأیید و توجه هیچ کس را نمی‌خواهم، چون این‌ها همه اسیر همانیدگی‌ها هستند. آن کسی که فضاگشایی می‌کند و خداوند گواه اوست، چه غمی دارد؟

نکته: اگر منتظر تأیید و توجه و اقرارِ عالم باشید، در این صورت آن‌ها شما را اقرار نخواهند کرد؛ یعنی کسی به شما نخواهد گفت راهِ تو درست است، چون آن‌ها من‌ذهنی دارند؛ بلکه خواهند گفت راهِ تو غلط است.

گفتم این چیست بگو؟ زیر و زبر خواهیم شد
گفت می‌باش چنین زیر و زبر، هیچ مگو
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۹)

با سبب‌سازی ذهنم گفتم: «این بی‌نهایت خدا که به‌عنوان کشت اول در من کاشته شده و عمق دارد،
چیست؟ بگو، زیرا من دارم زیر و رو می‌شوم.» گفت: «زیر و رو بشو و بگذار با فضاگشایی، خداوند ذهنت
را شخم بزند. همچنین خاموش باش و هیچ‌چیزی نگو.»

جُفت بُردند و زمین ماند خام
هیچ ندارد جز خار و گیا
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸)

- جُفت: دو گاو که برای شخم زدن زمین، پهلوی هم می‌بندند.
با مرگ جسمی، جفت هشیاری و روح را که تن ماست می‌گیرند و می‌برند و زمین ذهن که باید شخم زده شود، خام و شخم‌نزده باقی می‌ماند و انسان موقع مردن می‌فهمد که جز درد و گیاه همانیدگی‌ها که خودش کاشته، هیچ چیزی برایش نمانده‌است.

نکته: فرصت ما بین ثانیۀ صفر متولد شدن تا زمان مرگ است و بسیار کم است، پس هیچ‌کس نباید بگوید که بگذار من با من‌ذهنی و دروغ و دغل زندگی‌ام را درست کنم، ازدواج کنم و خانه بخرم بعداً می‌آیم به حضور می‌رسم.

قعرِ چه بگزید هر که عاقل است
ز آن که در خلوت، صفاهای دل است
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۹۹)

- قعر: ته، پایین، انتها

هر کسی که خردمند و دارای عقل کل باشد، تنهایی و زندگی کردن در تاریکی چاه برایش بهتر از مصاحبت با من‌های ذهنی است، زیرا در خلوت، صفای دل وجود دارد.

ظُلُمَتِ چَه، بِهْ که ظلمت‌هایِ خلق
سر نَبُرَد آن کس که گیرد پایِ خلق
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰۰)

-ظُلُمَت: تاریکی

ظلمت و تاریکی چاه از تاریکی‌های ذهن و دردهای مردم بهتر است. کسی که پای خلق را بگیرد یعنی بخواهد با روشی که مردم زندگی می‌کنند زندگی کند، در این صورت سرِ خرد را نمی‌برد و خردمند نمی‌شود.

نکته: انسان‌هایی که ذهن همانیده دارند دائماً خرابکاری می‌کنند و اگر شما در معرض آن‌ها قرار بگیرید خردتان را از دست می‌دهید و صفای دل نخواهید داشت. البته معنایش این نیست که فرار کنید و بالای کوه بروید یا مثل شرقی‌ها برای به خدا رسیدن روزی یک دانه بادام بخورید، بلکه باید آگاه باشید مردم در چاه تاریک همانیدگی‌ها هستند و بدون این که بدانند، ممکن است فرداً و جمعاً درد و خرابکاری ایجاد کنند؛ پس شما با روش آن‌ها زندگی نکنید.

ای بسا دانش که اندر سر دَوَد
تا شود سرور، بدان خود سر رَوَد
–(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۳)

ای بسا دانش و باوری که انسان آن را در مرکز قرار دهد و با آن همانیده شود، آن گاه آن دانش یا باور
تبدیل به خرافات شده و فرمانده و سرورش شود، به او دستور دهد و به این ترتیب سرش را در راه آن
فدا کند و باعث ازبین رفتن خودش شود.

سر نخواهی که رَوَد، تو پای باش
در پناه قطبِ صاحب‌رای باش
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۴)

صاحب‌رای: صاحب‌نظر

اگر نمی‌خواهی گُشته، بی‌عقل و بی‌خرد شوی و سرت برود، در این صورت کوچک و صفر شو و خودت را
زیر نفوذ یا تربیتِ انسان صاحب‌خردی مثل مولانا قرار بده.

گرچه شاهى، خویش فوقِ او مبین
گرچه شهدى، جز نباتِ او مچین
- (مولوى، مثنوى، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۵)

اگرچه که شاه هستی، مقامت خیلی بالاست و از نظر سیاسى، نظامى یا هر زمینهٔ دیگرى بسیار قدرتمندى، اما خودت را بالاتر از آدمى مثل مولانا نبین. اگرچه ذهنت نشان مى‌دهد که خیلی شیرین و زیبایى، مثل عسل هستى و همه باید دوستت داشته باشند، اما این شیرینی‌هاى ذهنى را رها کن و برو نباتِ مولانا را بخور، حتى اگر به نظرت شیرین نمى‌آید.

فکرِ تو نقشِ است و فکرِ اوست جان
نقدِ تو قلبِ است و نقدِ اوست کان
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۶)

- نقد: سکه
- قلب: قلبی، قلبی

فکرهای تو نقش است زیرا بر حسب سبب‌سازی، هشیاری جسمی و منافع خودت فکر می‌کنی، اما فکر انسان خردمندی مثل مولانا جان است، یعنی یک جان یا خود زندگی فکرهای او را می‌سازد؛ بنابراین هر لحظه مشغول صنع است. سکه تو، همان وجود و مرکزت، قلبی و جسم است، اما سکه و درون او معدن است، زیرا فضای درونش گشوده‌شده و از جنس خداوند است.

او تویی، خود را بجو در اوی او
کو و کو گو، فاخته شو سوی او
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۷)

- فاخته: نوعی پرنده که صدایی همچون «کوگو» دارد.

او یعنی خداوند یا بزرگ صاحب اندیشه‌ای مثل مولانا درواقع خودِ تو هستی، بنابراین با مطالعه آثارش
خودت را در او جست‌وجو کن تا از وضعیت فعلی که نقش هستی خارج شوی و دائماً بدون بحث و
گفت‌وگو، خودت را عوض کن و مثل فاخته کوگو بگو تا به زندگی زنده تبدیل شوی.

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلّال
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

- ذودلّال: صاحبِ ناز و کرشمه
ای عشوه‌فروشِ حقه‌باز، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که تصور می‌کند کامل است و همه‌چیز را
می‌داند، در جان تو وجود ندارد.
«بیت هندسی»

نکته: پندار کمال یعنی هر من‌ذهنی در حالت پیشرفته فکر می‌کند که کامل است. این از ذات من‌ذهنی
برمی‌خیزد، بنابراین مدام می‌گوید: «می‌دانم.» حتی کسی ممکن است به این برنامه گوش بدهد اما بگوید
همه این‌ها را من می‌دانم.

کرده حقْ ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰)

- حدید: آهن

خداوند ناموس و اُبروی مصنوعی من ذهنی را همچون صد من آهن سنگین کرده و دست و پای انسان‌های
زیادی با این بند ناپدید بسته شده‌است.
«بیت هندسی»

نکته ۱: ناموس که همان حیثیت بدلی من ذهنی است به این معناست که نه تنها ما نسبت به من ذهنی عشق و مهر داریم بلکه تعصب هم داریم، یعنی می خواهیم حفظش کنیم و نمی خواهیم به مسئله سازی، مانع سازی و دشمن سازی ما لطمه بخورد.

نکته ۲: اگر در حضور باشید و کسی از شما ایراد بگیرد به شما بر نمی خورد ولی اگر از جنس من ذهنی باشید به ناموستان بر می خورد و شما را به اندازه ُ صد من آهن سنگین می کند طوری که تکان دادنتان سخت می شود. این موضوع تقریباً قابل تغییر نیست مگر این که انسان روی خودش تمرکز کند و خودش را تغییر و تکان دهد.

در تگِ جو هست سرگین ای فُتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

- فُتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، در زیرِ این جویِ من‌ذهنی‌ات، زیرِ قیافهٔ حق‌به‌جانب و آرام تو مقدار زیادی درد خوابیده است؛
گرچه که می‌گویی همه‌چیز را می‌دانم، حیثیت، آبرو و مقام دارم و خیلی بزرگ هستم، اما همین که یک
کسی حرکتی انجام دهد و به ناموست بربخورد، این دردها و کثافات بالا می‌آیند.

«بیت هندسی»

نکته: شما در خودتان تحقیق کنید ببینید آیا درد، ناموس و پندار کمال دارید؟ اگر دارید که به احتمال زیاد دارید در این صورت باید یک چاره‌ای برای خودتان بکنید. این سه معیار می‌تواند آشکار کند که من‌ذهنی‌تان چقدر پیشرفته است و اگر یکی از این‌ها باشد، دوتای دیگر هم هست.

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بِساط
که بگوئید از طریقِ انبساط
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

- بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره
خداوند به ما حکم کرده که این لحظه فقط از طریق انبساط با من ارتباط ایجاد کنید، نه انقباض، یعنی فضاگشایی کنید و بگوئید نمی‌دانم.

«بیت هندسی»

نکته: «نمی دانم» یعنی در این لحظه شما می گوئید این چیزهایی که من با سبب سازی در ذهن می دانم
اهمیتی ندارد، بنابراین نمی تواند به مرکز م بیاید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com